

# ریزن نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی

سال یازدهم، شماره ۲

بهار ۱۳۷۲ (۱۹۹۳)

## پیشگفتار

تجدد (مدرنیته) عبارت است از پذیرش یک جهان بینی نو و بهره جویی از شیوه های تازه ای در تفکر و رفتار فردی و اجتماعی که با آنچه در گذشته وجود داشته است متفاوت باشد. نوسازی (مدرنیزاسیون)، از سوی دیگر، فرایندی است که تجدد سه قرن اخیر غربی را به سرزمین های دیگر منتقل می کند و به پیدایش انواعی جدید از روابط تولیدی و ساخت های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی می انجامد و حاصل آن نیل به وضع و حالتی است که آنرا تجدد می نامیم. بنا بر این، تجدد یک وضع و حالت است و نوسازی یک حرکت.

نو سازی از طریق سیاست های توسعه و برنامه ریزی های اقتصادی و اجتماعی به مرحله تحقق می رسد و بدین سان دو مفهوم رشد و توسعه مطرح می شود. رشد بیشتر جنبه کمی دارد و هدفش ازدیاد سرمایه گذاری به منظور افزایش درآمد ملی است، در حالی که توسعه به مسائل کیفی نیز توجهی خاص دارد. تجدد نتیجه نوسازی است و شرط لازم نیل به آن را باید اعتقاد به علم و

آزادی های فردی و دموکراسی و مشارکت مردم در امور و کاربرد فنون جدید دانست.

نزدیک به صد و پنجاه سال است که ایرانیان به مسألهٔ تجدد اندیشیده اند و بیش از پنجاه سال است که فرآیند نو سازی در ایران آغاز شده است. اما، نه فرایند نو سازی و دگرگونی های همراه آن مبنای فکری و فلسفی استواری داشته و نه در بارهٔ مقولهٔ تجدد در ایران گفتگوی های لازم و بررسی های جامع انجام گرفته است. تجدد را معمولاً با غرب گرایی مترادف دانسته اند و حال آنکه تجدد طلبان نه در اندیشهٔ غربی شدن بوده اند و نه بی اعتنا به اصالت فرهنگی خود. مراد آنان آمادگی برای زندگی در جهان امروز است و با زمانه پیش رفتن.

جلسات بحث و گفتگویی که، در تابستان گذشته، از سوی انجمن فرهنگ ایران در پاریس تشکیل شد کوششی بود در زمینهٔ روشن کردن ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تجدد، و فراهم کردن فضا برای بحثی بدون پیش داوری های معمول. مقاله های این شمارهٔ ایران نامه در زمینهٔ برخی از مفاهیم و موضوعات مطرح شده در آن جلسات است.

احمد اشرف در بارهٔ ریشه ها و خاستگاه های اجتماعی و آرمانی سنت گرایی و تجدد طلبی، برخورد طبقات مختلف اجتماعی با افکار جدید، رویارویی طبقات قدیم و متجدد در جامعهٔ شهری، و بویژه در بارهٔ روابط بازار و روحانیت، سخن می گوید. او در این نوشته بر جدایی روز افزون روشنفکران غیر مذهبی و طبقهٔ متجدد از جامعهٔ سنتی، در سال های پیش از انقلاب، تأکید می ورزد و معتقد است که این جدایی و پی آمد آن را، که کاهش شناخت متجددین در بارهٔ فرهنگ توده های مردم بود، باید یکی از عوامل انقلاب در ایران دانست.

نادر انتخابی معتقد است که ناسیونالیسم ایرانی در دورهٔ بعد از مشروطیت و به عبارت دقیق تر در دورهٔ تغییر سلطنت شکل گرفته است. به گمان نویسنده، ناسیونالیسم روشنفکران پیش از مشروطیت آمیزه ای بود از تصورات رمانتیک در بارهٔ گذشتهٔ ایران. در چنین آمیزه ای، آنچه که به تعریف ملت و عناصر سازندهٔ ملیت مربوط می شد جنبه ای فرعی داشت. نویسنده در این نوشته بویژه به توصیف سه محفل روشنفکری وابسته به مجلات ایران شهر، کاوه و آینده می پردازد و مسئلهٔ ایجاد جامعهٔ مدنی، پی جویی هویت ایرانی و هم پیوندی ملی را از خلال مقالات این سه نشریه تجزیه و تحلیل می کند.

نوشته محمد رضا جلیلی در بارهٔ تجدد سیاسی در ایران است. او در فراگرد این تجدد دو تمایل اصلی "آرمان گرایانه" و "واقع گرایانه" را تشخیص می‌دهد و معتقد است که تمایل آرمان گرایانه بر اولویت قانون، و گرایش واقع گرایانه بر ضرورت استقرار یک دولت نیرومند مبتنی بوده است. به نظر نویسندگان، در دهه‌های اخیر نمایندگان و هواداران هر دو تمایل شکست خورده‌اند. دلایل این شکست را نیز باید در ناکامی تجدد خواهان در مجموع جستجو کرد. اما به گمان او، شکست تجدد خواهان را نباید شکست تجدد در ایران دانست.

برای فریدون خاوند "شتاب" جوامع انسانی در پایان هزارهٔ دوم دیگر به جامعهٔ ایران اجازهٔ واپس ماندگی نمی‌دهد و تجدد اقتصادی تنها راهی است که در برابر این جامعه قرار دارد. از همین رو، وضع ایران را باید در چهار چوب فرآیند "جهانی شدن" اقتصاد دنیا بررسی کرد.

توجه ویدا بهنام به نقش زن ایرانی در فرآیند تجدد است. به نظر او عواملی چون آموزش و کار در خارج از خانه موجب رهایی زن از قید وابستگی به گروه‌های خویشاوندی و خانوادگی شده است. آثار این رهایی را در دگرگون شدن وضع زنان متجدد شهر نشین و در ساختارهای خانوادگی می‌توان دید. به اعتقاد نویسنده، در قرن بیستم، نقش و منزلت اجتماعی زنان، با تمام مشکلات و فراز و نشیب‌هایی که به کندی روند پیشرفت در این زمینه انجامیده، تحولی بنیادی پیدا کرده است.

به گمان رامین جهانگل "روشنفکری" و "دموکراسی" دو مفهوم مرکزی و محوری اندیشهٔ تجدد است. نویسندگان میان روشنفکر به معنای فرانسوی و روسی آن تفاوت می‌گذارد و معتقد است که در ایران با روشنفکر به معنای شهروندی آزاد اندیش روبرو نیستیم بلکه با آیدئو لوگ‌هایی روبروئیم که به دنبال ترویج مرام و عقاید خاص‌اند. از همین رو، نویسندگان به این نتیجه می‌رسد که روشنفکر ایرانی نه بت شکن، که بت ساز است.

مقالهٔ محمد رضا مقتدر در بارهٔ صد سال تجربهٔ شهر سازی و معماری در ایران است. او پس از بررسی تطبیقی ویژگی‌های معماری دوران قاجار و دوران پهلوی، به پیشگامان معماری جدید که درس خواندگان فرنگ بوده‌اند می‌پردازد و نقش آنان را در معماری عمومی و نیز معماری مسکن و ایجاد محلات جدید تجزیه و تحلیل می‌کند. نویسندگان در همان حال به کوشش‌هایی که در راه ایجاد یک مکتب ملی معماری در ایران انجام گرفته است توجهی خاص دارد.

جمشید بهنام تجدد ایران را در به مثابه تجدد در یک کشور غیر مستعمره ولی وابسته بررسی می کند و معتقد است که چون در این حالت رابطه مستقیم با یک متروپل اروپایی وجود نداشته و از لحاظ جغرافیایی نیز ایران از غرب دور بوده است، در راه نوسازی ایران در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم منزلگاه هایی به وجود آمده اند که نقش گیرنده و بازفرستنده تجدد را داشته اند. از میان این منزلگاه ها، نویسنده بر شهر اسلامبول تأکیدی خاص دارد و نقش جامعه ایرانیان اسلامبول را در چگونگی انتقال فرهنگ جدید به ایران تجزیه و تحلیل می کند.

شاهرخ مسکوب در نوشته خود جنبه هایی خاص از ادب فارسی پس از انقلاب مشروطه، و بویژه پس از جنگ جهانی دوم، را بررسی می کند و به مقایسه ای میان "خسرو و شیرین" نظامی گنجوی، "های و همایون" خواجوی کرمانی از سویی، و "سه تابلوی مریم" عشقی، از سوی دیگر می پردازد. وی در ضمن این مقایسه به دگرگونی هایی اشاره می کند که، در فراگرد شهر نشینی و تجدد، در مفاهیمی چون طبیعت، عشق و زن در ادب ایران، رخ داده است.

نوشته مجید رهنما در جلسات پاریس آرایه نشده بود و مشخصاً در باره ایران نیست. اما از آن جا که نویسنده بر یکی از عوامل تجدد، که علم نوین و تکنولوژی صنعتی باشد، با دیدی متفاوت از دید رایج می نگرد، دریغ بود که نوشته اش در این مجموعه نیاید. به اعتقاد رهنما، پی آمد علم نوین و تکنولوژی مولود آن، بویژه برای مردم جهان سوم، آنچنان که تا کنون گمان می شد مطلوب نبوده است. تأکید نویسنده بر این است که فرادستی علم نوین و تکنولوژی انرژی خوار صنعتی به سرکوبی دانش های بومی و بی اعتنایی به شیوه های سنتی و محلی تولید انجامیده و در نهایت توازن دیرینه میان جوامع سنتی و طبیعت را بر هم ریخته و این جوامع را به گونه ای روز افزون به جهان صنعتی وابسته کرده است.

تنوع دید های آرایه شده در این مجموعه گویای غنا و پیچیدگی فراگرد تجدد در ایران و تنش پایان نیافته آن با سنت است. به یقین بحث و گفتگو در این زمینه همچنان ادامه خواهد داشت.